

## بخش ششم فلاتی با رودهایی به سمت سه دریا

با اینکه در نزدیکی دریا بودیم اما آب و هوا قاره‌ای بود و این نکته مرا متعجب می‌کرد. هنگام عصر هوا کاملاً صاف و آرام شد. من مدت زیادی از روز را خوابیدم. ساعت ۷ صبح روز ۱۸ نوامبر دمای هوا حدود صفر بود و به زودی ابری گشت. کاروان بزرگی از ایران وارد آبادی شد. روی شترها از برف و یخ سفید بود. لایه نازک سفید رنگی روی زمین دیده می‌شد اما در حرکت ما اشکالی ایجاد نمی‌کرد. ما در امتداد ساحل چپ رود فرات حرکت می‌کردیم. از روی پلی با ۴ پایه سنگی عبور کردیم. این رود در این ناحیه قره‌سو خوانده می‌شود. میزان آب آن حدود ۵ متر مکعب در ثانیه بود. منطقه تپه ماهور بود و سواحل رود پوشش گیاهی نداشت. قریه کوچک یاگدالیش<sup>۱</sup> در ساحل راست رود در پایه کوهی واقع شده بود. اندکی بالاتر آبادی قرابویوگ<sup>۲</sup> قرار داشت. سپس به روستای جینیش‌خان<sup>۳</sup> با کاروانسرای بزرگ و جاداری از جنس سنگ رسیدیم. گاری‌هایی با بار سنگین به سمت شرق در حرکت بودند. از بدن گاوها بخار بلند می‌شد. بار کاروان‌هایی که به سمت غرب حرکت می‌کرد کاه، دانه‌های خوراکی و هیزم بود.

کاروان بسیار بزرگی در راه ایران حرکت ما را مختل کرد. صدای چرخ کالسکه<sup>۴</sup> ما حیوانات آن را آزار می‌داد و آنها در آخرین لحظه از سر راه ما کنار می‌رفتند. مسیر از میان دشت پهناوری می‌گذشت و تا چشم کار می‌کرد کاروان‌هایی به چشم می‌خورد. حیوانات کاروان‌های دوردست مانند نقطه‌هایی به نظر می‌رسیدند. مدتی طول کشید تا از کنار ۲۷۲ شتر آن عبور کنیم. این کاروان ۳۸ ساربان تاتار داشت. صدای زنگ آن از مسافتی به گوش می‌رسید. هنگام عبور از کنار آنها صدای زنگ گوش را آزار می‌داد. به زودی صدا در پشت سر ما خاموش شد.

کاروان ایرانی دیگری در کاروانسرای روستای اورنی<sup>۴</sup> اطراق کرده و حیوانات و کالا تمام محوطه را اشغال کرده بودند. جاده در قسمت‌هایی در دست تعمیر بود و مجبور شدیم از جاده فرعی به موازات جاده اصلی حرکت کنیم. گاری‌های پر از سنگ برای تعمیر جاده توسط ۶ گاو نر کشیده می‌شدند. در آبادی آقامد<sup>۵</sup> پل زیبایی با ۲ پایه سنگی وجود داشت. در دور دست کوه‌هایی با قلل سپیدپوش در انتظار ما بودند و زمین‌های شخم‌زده تا پای آنها گسترده شده بود.

۱. Jagdalisch. ۲. Kara Byjuk. ۳. Djinis Khan. ۴. Evreni. ۵. Aghamed.

در روستای ایلجا<sup>۱</sup> چشمه‌های آب گرمی وجود داشت که به روی یکی از آنها حمامی ساخته بودند. حرارت آب یکی از آنها ۳۷ درجه بود. دو آب معدنی مخصوص بانوان بود. از روی حوضچه‌ها بخار بلند می‌شد و مه رقیقی اطراف آنها را فرا گرفته بود. این حوضچه‌ها از دور شبیه دریاچه‌ای به نظر می‌رسیدند.

در فاصله‌ای شهر ارزروم در پای کوه‌هایی مانند جزیره‌ای در دشت پهناور پدیدار شد اما از قصبه‌های اطراف و زیاد شدن رفت و آمد خبری نبود و باغی وجود نداشت. بالاخره به اولین خانه‌های شهر رسیدیم. مناره‌های مساجد و چند درخت بالا رفته بودند. از باروی دو جداره شهر و خندقی در میان آن گذشتیم. پلیسی به ما ایست داد و برگه عبور ترکی مرا بازرسی کرد. از میان خیابان‌های باریک که آدم در میان زباله‌ها غرق می‌شد گذشته و به میدان پر هیاهوی شهر رسیدیم.

من تصمیم داشتم در خدمت سرکنسول فرانسه در ارزروم یک روز به صورت شاهانه اقامت کنم. به سورچی به نام محمت گفتم مرا به کنسولگری فرانسه برساند. معاون سرکنسول به پیشواز من آمد و با گرمی و مهربانی خیرمقدم گفت. او یک مرد ارمنی به نام سرابیان<sup>۲</sup> بود که در غیاب سرکنسول کارهای کنسولگری را انجام می‌داد. سرکنسول آقای گرنارد<sup>۳</sup> نام داشت. او سابقاً یک سفر نه چندان موفقیت‌آمیز به ثبت کرده بود. در دفتر کار منشی، اطاقی در اختیار من قرار داده شد. پس از نظافت و رسیدگی به ظاهر خود که شدیداً به آن احتیاج داشتم به دیدن سرکنسول روس آقای اسکریابین<sup>۴</sup> و سپس سرکنسول انگلیس آقای شیبلی<sup>۵</sup> رفتم. آنگاه از نظیم پاشا والی شهر، مرد مؤدبی که زبان فرانسه را به خوبی تکلم می‌کرد دیدن نمودم. از قسطنطنیه دستور رسیده بود برای عبور من از سرزمین‌های ناآرام کردنشین<sup>۶</sup> سرباز در اختیار من گذاشته شود. هنوز در دفتر کار والی بودم که سرکنسول ایران به همراه ۲ منشی خود وارد شد. من از فرصت استفاده کرده و با او آشنا شدم زیرا برای سفر به ایران به مهر و ویزای او احتیاج داشتم. در خاتمه به دیدن راهب‌های آمریکائی رفتم. دکتر آنها گاریچی مرا معاینه کرد. سر او پس از درگیری با سرباز ورم کرده و صورت او خون‌مرده شده بود.

به همراه آقای سرابیان به دیدن شهر رفتم. از خیابان‌های باریک و کثیف در میان گل و لای که با زباله‌های خانه‌ها و مغازه‌ها مخلوط بود گذشتیم. در ارزروم هم مانند قسطنطنیه سگ‌های ولگرد با خوردن زباله‌ها کار نظافت شهر را به عهده داشتند. از باغ و بوته خبری نبود. گاهی درختی در یک‌نواختی خانه‌های سنگی و محقر شهر با بام‌های صاف تغییر می‌یافت ایجاد می‌کرد. مسجدی به نام چیفت<sup>۶</sup> با ایوان، پیش‌طاق و دو مناره از زمان تسلط اعراب باقی مانده بود. سپس به دیدن مسجد معروف اولی<sup>۷</sup> که پیش از تسخیر منطقه به دست مسلمانان یک کلیسای ارتدوکس یونانی بود رفتیم. شهر ۴۰ هزار سکنه داشت. یک چهارم آنها ارمنی بوده و ۴ کلیسا و یک مدرسه داشتند. تعداد اندکی کرد در شهر زندگی می‌کرد. گفته شد که جمعیت کل ایالت ۶۴۶ هزار نفر بود و ۸۰ در صد مسلمان و ۲۰ در صد مسیحی بودند. ترک‌ها در شهر حدود ۶۰ مسجد داشتند. گذشته از آن چند خانقاه، یک بیمارستان و چند حمام در شهر وجود داشت.

۱. Ildja . ۲. Srabjan . ۳. Grenard . ۴. Skriabin . ۵. Shipley . ۶. Chift . ۷. Uli .

دو قلعه معروف تپداغ<sup>۱</sup> و کریمیتی داغ<sup>۲</sup> در شهر دیده می‌شد. در سال ۱۸۴۰ میلادی حصار دور شهر کشیده شد. واحد نظامی شهر بالغ بر ۸ هزار سرباز بود که اسلحه‌های گوناگونی داشتند. توپخانه شهری آن قادر به فتح قلعه‌های بزرگ بود. به گفته آقای سرابیان چند خانواده کولی که مسیحی بودند در خارج از شهر اقامت کرده و محل ثابتی برای زندگی نداشتند. زبان و دین آنها از سایر اقوام منطقه مجزا بود. زبان آنها لهجه‌ای از زبان ارمنی بود که لغات فراوانی از زبان‌های سانسکریت و فارسی به آن وارد شده بود. گفته می‌شد آنها ریشه مصری داشتند.

ارزروم هم مانند ترابوزان یک شهر قدیمی بود. پیش از حمله سلجوقیان نام شهر آردسین<sup>۳</sup> بوده و در ساحل راست رود جانبی فرات واقع شده بود اما پس از زلزله‌های ویران شد. آنگاه سلجوقیان آن را به طور کامل منهدم کردند. در محل آردسین امروزه روستای قره‌عرش یا خاک سیاه ساخته شده است. بنا به روایتی نام ارزروم مخفف ارسن‌الروم<sup>۴</sup> می‌باشد که به معنی خانه رومی‌هاست. در زبان ارمنی به آن گارین‌خالاخ<sup>۵</sup> گفته می‌شود. در قرن پنجم میلادی سزار تئودیسوس آناتولیوس<sup>۶</sup> قلعه‌ای در این محل ساخت. در قرن دهم میلادی شهر شکوفا شد و در سال ۱۲۰۱ میلادی به دست سلجوقیان افتاد. ۴۰ سال بعد مغول‌ها شهر را فتح کردند. در سال ۱۵۱۷ میلادی ترک‌ها شهر را در اختیار گرفتند. در سال ۱۸۲۹ میلادی پس از جنگی اختیار شهر به دست روس‌ها افتاد اما با توافقنامه آدریانوپل<sup>۷</sup> شهر به ترک‌ها پس داده شد. در سال ۱۸۷۸ میلادی روس‌ها مجدداً شهر را تسخیر کرده و پس از توافقنامه سن‌استفانو<sup>۸</sup> آن را به ترک‌ها واگذار کردند. هنوز هم روس‌ها به این شهر نظر دارند و سرکنسول روس مقام والاّی دارد. روس‌ها در نظر دارند با توافق ترک‌ها خط آهنی از سینوپه تا بیتلیس<sup>۹</sup> در کنار دریاچه وان<sup>۱۰</sup> احداث کنند اما با توجه به شرایط سیاسی منطقه زمان برای آغاز عملیات مناسب نیست زیرا با آغاز به کار آن، خط آهن قفقاز از رونق می‌افتد. این راه‌آهن از نزدیکی مرز ایران عبور خواهد کرد. یک نظر کوتاه به نقشه می‌تواند موقعیت جغرافیایی و استراتژیک ارزروم را به ما نشان دهد. این فلات به ارتفاع ۲۰۳۰ متر زمستان‌های سرد و تابستان‌های گرمی دارد و خاک آن برای زراعت مناسب نیست. جاده‌هایی از ارزروم به اقصی نقاط غرب آسیا می‌رود. در محلی در یک منزلی شمال شرقی شهر و با یک روز سوارکاری می‌توان از سه رود با فاصله اندکی از یکدیگر دیدن کرد. یکی به رود چوروه، دیگری به فرات و سومی به

۱. Top Dagh . ۲. Kirimiti Dagh . ۳. Ardesin . ۴. Ersen-el-Rum . ۵. Garin Khalakh .

۶. Theodosius Anatolius .

۷. Adrianopol یا توافقنامه ادرنه، قراردادی که در ۱۴ سپتامبر ۱۸۲۹ م توسط نماینده روسیه الکسی اورلوو و نماینده دولت عثمانی عبدالقدیر بیک امضا شد و روسیه به دهانه رود دانوب دست یافت. گذشته از آن سلطان مناطقی را که ایران مطابق قرارداد ترکمنچای به روسیه واگذار کرده بود به رسمیت شناخت.

۸. San Stefano قرارداد بین روسیه و دولت عثمانی که پس از جنگ‌های سال ۱۸۷۷ تا ۱۸۷۸ م در تاریخ ۳ مارس ۱۸۷۸ م به امضا رسید و ترک‌ها گذشته از پرداخت خسارات جنگی، کشورهای رومانی، صربستان و مونتننگرو را به رسمیت شناخته و مناطقی از ارمنستان را هم به روس‌ها واگذار کردند.

۹. Bitlis یکی از استان‌های کردنشین ترکیه در ساحل دریاچه وان به مرکزیت یک شهر باستانی به همین نام که سابقه تاریخی آن به هزاره دوم پیش از میلاد می‌رسد.

۱۰. دریاچه‌ای در ارتفاع ۱۶۴۰ متری از سطح دریا در غرب شهر وان در شرق ترکیه

رودخانه ارس<sup>۱</sup> می‌ریزد یعنی در نهایت به دریای سیاه، خلیج فارس و دریاچه مازندران می‌ریزند. شهر در بلندی این فلات واقع شده و در شرایط جنگی می‌توان کنترل آسیای صغیر و جاده‌های ایران را در دست داشت. شهر در ناحیه قارص به نزدیکی مرز روسیه می‌رسد. یکی از ۳ منشی کنسولگری روسیه وابسته نظامی بود.

ما در مورد آب شهر و منابع آن صحبت می‌کردیم و سرابیان این داستان قدیمی را بیان کرد. زمانی که قیصر هراکلیوس<sup>۲</sup> صلیب مقدس را از چنگ شاه ایران خارج کرد اردوی او شبانه مورد شبیخون ایرانیان قرار گرفت و او مجبور به نبرد شد. برای حفظ صلیب مقدس آن را در بالای کوهی دفن کردند. پس از پایان نبرد که با پیروزی آنها همراه بود در صدد برآمدند صلیب را از زیر خاک خارج کنند. در محل دفن صلیب چشمه‌ای جوشید و آنها این چشمه را خاج‌آپید<sup>۳</sup> یا صلیب‌چوبی خواندند. این چشمه مقدس شد و سالانه زوار زیادی برای زیارت آن به این محل می‌آیند. ترک‌ها این محل را کوه کفار می‌نامند.

تجارت ارزروم هم مانند ترابوزان پس از احداث راه‌آهن قفقاز صدمه دیده است. این دو ولایت از زمان‌های باستان بر سر شاهراه تجاری تبریز واقع شده بودند. ارزروم سابقاً سالانه نیم میلیون پوند ترکی از طریق عوارض کالا درآمد داشت که این رقم به صد هزار تنزل کرده است. درآمد هر دو شهر از عوارض کاروان‌ها و خرید خوراک برای خود و حیوانات کاروان عاید می‌شود. در سفر یک طرفه عوارض هر شتر یک و نیم پوند ترکی است. سالانه حدود ۲۰ هزار شتر از تبریز به ارزروم آمده و به همین تعداد از ترابوزان به تبریز می‌روند. پس در هر سال ۸۰ هزار محموله از این جاده عبور می‌کند. صاحبان شترها معمولاً خود به همراه کاروان حرکت می‌کنند. از کاروان شتر فقط برای سفرهای طولانی استفاده می‌شود. کاروان‌های الاغ، اسب، گاو میش، گاو نر و قاطر حمل کالا در مسیرهای کوتاه را انجام می‌دهند. یکی از مشکلات این سفر عبور از منطقه نامن کردنشین بایزید است که کاروان‌ها مورد دستبرد قرار می‌گیرند. راهزنان معمولاً شب‌ها که کاروان‌ها اطراق کرده یا آماده حرکت می‌باشند حمله می‌کنند. از مشکلات دیگر باز کردن مخفیانه محموله‌ها در طول سفر است و در این صورت کاروانسالار باید تمامی بسته‌ها را در گمرک مرزی باز کند که اغلب به درگیری‌های شدیدی منتهی شده و گاهی تلفاتی می‌دهد. صادرات ایالت ارزروم گاو، اسب، پوست، دانه‌های خوراکی و چرم بود که سالانه به ده میلیون فرانک فرانسه بالغ می‌شود. واردات آن محصولات کارخانه‌ای، ادویه، الکل، شراب، توتون، تنباکو، کبریت، لیوان، شیشه و چینی است که مبلغ سالانه آن به ۱۵ میلیون فرانک فرانسه می‌رسد. این اختلاف ۵ میلیونی اغلب با دستمزد کارگران ترک که در خارج از کشور کار می‌کنند تراز می‌گردد. اما این کار جدیداً ممنوع شده و کارگران میهمان اجازه

۱. رودخانه‌ای که از آناتولی ترکیه سرچشمه گرفته، پس از یکی شدن با رودخانه کورا در نهایت به دریای مازندران می‌ریزد. رودخانه ارس در سال ۱۸۱۳ م مطابق عهدنامه گلستان به عنوان مرز ایران و روسیه تعیین شد و تمامی مناطق شمال این رود از ایران جدا و به خاک روسیه افزوده گشت.

۲. Heraklius یا هرقل امپراتور روم شرقی که در سال ۶۱۰ م تاجگذاری کرد و در سال ۶۴۱ م به مرگ طبیعی درگذشت. در سال ۶۱۴ م سپاه خسرو پرویز، بیت‌المقدس را تسخیر و صلیب مقدس را به ایران آورد.

وارد کردن پول به کشور را ندارند. نتیجه این عمل بالا رفتن مالیات شده که در ۴ سال اخیر ۳۶ درصد افزایش یافته و باعث بالا رفتن مخارج و فقر بیشتر ارمنه شده است. این عمل به خاطر تحت فشار قرار دادن ارمنه و به دستور شخص سلطان عبدالحمید انجام گرفته اما نتیجه آن دامن ترک‌ها را هم گرفته است. گاهی درگیری‌های خونینی رخ داده و خسارت زیادی به منطقه وارد می‌شود. این فشارها پس از انجام سوءقصد شومی به سلطان توسط یک ارمنی آغاز شد. او با یک بمب دست‌ساز به سلطان حمله کرد اما سلطان زنده ماند. در ترکیه قتل ارمنه مجازاتی ندارد. مسلمانان دختران ارمنی را دزدیده و آنها را مجبور به قبول دین اسلام می‌کنند. کشاورزان ارمنی باید پیش از غروب آفتاب به خانه‌های خود مراجعت کنند و گرنه دزدیده می‌شوند. ارمنه برای خروج از محله خود باید برگه عبور داشته باشند اما مسلمانان آزادند هر کجا که می‌خواهند بروند. با توجه به قوانین موجود، زمین‌های کشاورزی در اختیار مسلمانان است. ۱۵ سال پیش ۹۵ درصد ارمنه زمین‌های زراعی خود را داشتند که اینک به ۳۵ درصد تنزل کرده است. الباقی کارگران روزمزدی هستند که در زمین‌های ترک‌ها و کردها کار می‌کنند. این قوانین باعث شده ضربات شدیدی به اقتصاد کشور وارد شود. کردها علاقه‌ای به کشاورزی ندارند و علاقه ترک‌ها هم شدید نیست اما ارمنه که در کشاورزی تجربه دارند از داشتن زمین محروم بوده و باید خدمتکار یا برده مسلمانان شوند. مقدار زیادی از زمین‌های زراعی بدون شخم و برداشت محصول مانده است. آدم علت چنین قانونی را درک نمی‌کند چون این کار به فقیرتر شدن کشور کمک می‌نماید. برای مثال مالیات این منطقه از ترکیه که ۱۲ سال پیش ۱۸ هزار پوند ترکیه بود که اینک به ۶ هزار پوند رسیده است.

روز استراحت من به سرعت سپری گشت. هنگام غروب آقای سرابیان مرا به کلیسای ارمنه گریگوری که با کمک تعدادی ارمنی ثروتمند شهر ساخته شده بود برد. تزئینات داخلی کلیسا بسیار ساده بود. فقرا مراسم عبادت را ایستاده به روی قسمتی از سالن که کف پوشی داشت انجام می‌دادند. نیمکت‌هایی برای بانوان وجود داشت. آنها هم با روسری سفید بزرگی محجبه بودند. در محوطه کلیسا گورستانی بود که چند سنگ قبر بزرگ که نوشته‌هایی داشت به چشم می‌خورد. صلیبی بر بالای آنها نصب شده بود. سنگ قبر چند ارمنی ثروتمند ظاهری شبیه بنای کلیسا داشت.

شب اول شام در منزل آقای سرابیان صرف شد. من افتخار آن را داشتم تا از زندگی یک خانواده ارمنی که شبیه زندگی ما اروپائیان بود دیدن کنم. زنان در داخل خانه لباس‌های سنتی ارمنه را به تن داشته و روسری بزرگی موی آنها را می‌پوشاند. دختران جوان و زیبای ارمنی در این لباس شبیه عروس بودند. لباس آنها با داشتن توری در جلوی صورت هر روز آنها را روز عروسی می‌کند. آدم برای این مردمان دوست داشتنی که در یک کشور آسیائی این چنین تحت فشارهای اجتماعی ترک‌های مسلمان قرار دارند متأثر شده و خود را در ناراحتی‌های آنها شریک می‌داند.

کردها در ۵ ایالت ترکیه یعنی ارزروم، وان، بیتلیس، دیاربکر و هارپود<sup>۱</sup> زندگی می‌کنند. ۱۲ سال پیش نیروی سوار نظام غیرمنظمی در این ایالات ایجاد شد. این یک

میلیشیای کرد بود که به خاطر پایه‌گذار آن سلطان عبدالحمید، حمیدیه نام گرفت. البته این اقدام سلطان به حملات راهزنی کردها جنبه رسمی داد و اکنون آنها تحت لوای سلطان به زندگی شورانۀ خود ادامه می‌دهند.

نظیم پاشا ۶ تن از آنها را برای همراهی من انتخاب کرد. حتی ترک‌ها هم از روش کشورداری سلطان خسته و آزرده شده و در آرزوی روزهای بهتری بودند. آنها حتی حاضر بودند تحت لوای دولت روسیه زندگی کنند. این دیکتاتور کهنه‌کار که در قصر بیلدیش کیوسک زندگی می‌کند دشمنان فراوانی در آسیای صغیر دارد. اگر چه گروهی سیاست او را تأیید کرده و از او تقدیر می‌کنند اما کسی آرزوی تکرار ایام سلطنت او را ندارد. او زمان کافی داشت تا از گناهان خود توبه کند.

غروب آن روز سرکنسول روسیه مجلس شام مجللی ترتیب داد و پس از شام در کنار سماور به صرف چای و سیگار مشغول شدیم. من اندکی پس از نیمه شب به محل اقامت خود در منزل سرابیان مراجعت کردم. ساعت ۲ بامداد توپ سحری شلیک شد. هوا تاریک بود و صدای کارگران در حال بارگیری به گوش می‌رسید. حالا من ۲ گاری باری و یک کالسکه داشتم. هر چه به سمت شرق پیش رویم کیفیت جاده‌ها خراب‌تر خواهد شد. هر کدام از گاری‌ها با ۳ اسب کشیده می‌شد. از ترابوزان تا ارزروم ۳۱۲ کیلومتر و از ارزروم تا بایزید ۲۵۰ کیلومتر بود. من در مجموع ۳۰ لیتره ترک معادل ۶۹۰ فرانک پرداختم تا در عرض ۵ روز یعنی روزانه ۵۰ کیلومتر، من و بارهایم را به بایزید برسانند. اما اگر طول سفر بیشتر می‌شد من ۲۷ لیتره پرداخت می‌کردم. سفر از میان ارمنستان بهای سنگینی داشت. گذشته از آن باید به همراهان خود انعام هم پرداخت می‌کردم.

پس از صرف آخرین صبحانه در منزل میزبان مهربان به کالسکه<sup>۱</sup> او نشستیم. او قصد داشت تا مسافتی مرا همراهی کند. یکی از خدمه<sup>۲</sup> او در کالسکه من نشست تا از دوربین عکاسی من حفاظت کند تا در این جاده پر چاله آسیبی به آن وارد نشود. از کنار مقبره‌ای در سمت چپ جاده به نام گومیشلی کیمیت<sup>۱</sup> که یک اثر باستانی از دوران سلجوقیان بود گذشتیم. پس از طی مسافتی در سمت راست جاده از کل کیمیت<sup>۲</sup> که شبیه برجی بود عبور کردیم. قلعه‌هایی به روی تپه‌ها ساخته شده بود که متعلق به خط دفاعی خارج از محدوده شهر بود. از شهر خارج شدیم. باید گفت که ارزروم یک شهر متفاوت و عجیبی است که تأثیری مثبتی به روی مسافر می‌گذارد. بهترین دید شهر را من از صومعه راهبان آمریکائی داشتم که مجموعه فشرده‌ای از سقف‌ها با دودکش و مغازه‌های خاکستری رنگ بود. با توجه به اینکه شهر بالای فلاتی ساخته شده و آب و هوای آن قاره‌ای بود اما خانه‌های شهر گرم بودند. گفته می‌شد که در زمستان دمای هوا به منهای ۳۰ درجه می‌رسد. قیمت سوخت در بازار گران بود و هیزم از روسیه در فاصله ۱۰۰ کیلومتری وارد می‌شد. در شهر و اطراف آن درخت زیادی وجود نداشت اما افراد مسن زمانی را به یاد داشتند که دور تا دور شهر جنگل بود و کاروان‌های گاری ریشه‌های درختان را به عنوان سوخت برای فروش به شهر می‌بردند. مردم فقیر مدفوع چهارپایان را جمع کرده و از آن به عنوان سوخت استفاده می‌کردند. در آسیای میانه به این نوع سوخت تزک<sup>۳</sup> گفته می‌شود.

۱. Gymyschli Kymbet. ۲. Kel Kymbet. ۳. Tazak.

قله کوه‌های کرچلو<sup>۱</sup> که سرچشمه شاخه‌های از رود فرات می‌باشد در سمت چپ مسیر دیده می‌شد. در گذرگاه باریک دوه بویون<sup>۲</sup> سربالائی شدید مسیر آغاز شد و میزبان مهربان من پس از خداحافظی مراجعت نمود. من به کالسکه خود که شکور سورچی مجرب من آن را می‌راند نشستم. مسیر در ابتدا خوب و رفت و آمد زیاد بود اما با رسیدن به ارتفاعاتی که برف اندکی داشت خرابتر و خرابتر شد. جاده سنگلاخ بود و آب در چاله‌های آن یخ بسته و منجمد شده بود. مسافر درون کالسکه مانند کشتی بالا و پائین می‌شد. با اینکه ساعت حدود ۱۰ بود اما یخ صبحگاهی هنوز قسمت سایه مسیر را پوشانده بود. سرمای هوا آزار دهنده و جاده خشک بود اما در قسمت‌هایی که جویباری وجود داشت گل منجمد شده بود. گفته می‌شد که هوا امسال اندکی گرم‌تر بود زیرا در سال‌های گذشته در ماه نوامبر برف همه جا را سپیدپوش کرده و مردم با سورتمه سفر می‌کردند. همه در انتظار اولین برف زمستان بودند و به این دلیل ما بارها را در ۲ گاری حمل می‌کردیم. به خاطر شرایط این جاده عوارض سفر بالا بود.

اندکی بعد از نوجار خانی<sup>۳</sup> محل تلاقی فرات غربی به ارس مشاهده شد. حالا در منطقه‌ای بودیم که آب رودها به سمت دریای کاسپین جاری بود و بلندترین نقطه مسیر را پشت سر گذاشته بودیم. مجدداً رفت و آمد گاری‌ها که با گاومیش کشیده می‌شدند بیشتر شد. صدای جیرجیر چرخ آنها لحظه‌ای قطع نمی‌شد. تیرهای تلگراف همچنان ما را همراهی می‌کردند. این سیم‌ها نشانی از تمدن غربی بود من در آرزوی رسیدن به مناطقی بودم که خبری از آنها نباشد. یکی از سیم‌های آن از زیوین به قارص و سیم دوم به بایزید می‌رفت. جاده مجدداً خوب و سخت شد. سنگ‌های ریزی در آن ریخته شده و دو طرف آن را مزارع پوشانیده بود. دو جویبار با آب زیاد به سمت شرق جاری بود. خانه‌های روستای کوچک کوروجوک<sup>۴</sup> که از کنار آن عبور کردیم حقیر و گلی بوده و مردمان آن فقیر و ژنده‌پوش بودند.

با عبور از کنار رود قلعه سو که یکی از شاخه‌های فرعی رود ارس بود به روستای بزرگ حسن قلعه در کوهپایه‌های نه چندان مرتفع رسیدیم. بر بالای یکی از کوه‌ها قلعه مخروبه‌ای به چشم می‌خورد و نام روستا از آن گرفته شده بود. قائم مقام، رئیس نیرو و مهندس راه روستا به دیدن من آمدند و هر ۳ زبان فرانسه را به خوبی صحبت می‌کردند. مدتی در کنار آنها در روستا قدم زدیم. چاله‌های آب و زباله‌هایی که بوی تعفن می‌داد قدم زدن را مشکل می‌کرد. فقط حاشیه باریکی در ۲ طرف خیابان خشک بوده و رفت و آمد در آنها میسر بود. بازار آن در خیابان اصلی و پر چاله آبادی واقع شده بود. چند خانه سنگی با ایوان‌هایی در اطراف آن وجود داشت. طبق معمول گورستان روستا در خارج از آبادی قرار گرفته بود. به قبرها به خوبی رسیدگی کرده و بر هر گوری ۲ سنگ عمودی نهاده شده بود. حسن قلعه حدود ۷ هزار نفر جمعیت داشت و نیروی نظامی آن که اکثراً به سواره نظام و واحد توپخانه تعلق داشت ۴۰۰ نفر بود.

۱. Kiretschlu .۲ Deve Bujun .۳ Nebutjar khani .۴ Kurudjuk